

ریشه‌یابی مبانی علم ارتباطات در دانش بلاغت

اثر: دکتر حجت رسولی
استادیار دانشگاه شهید بهشتی
(از ص ۳۰۹ تا ۳۲۶)

چکیده:

در این مقاله با مقایسه دیدگاه‌های صاحب‌نظران علوم بلاغی و تعریف‌هایی که از آنان، به ویژه از سکاکی، بر جای مانده است با نظرات و مدل‌های ارتباطی که توسط بنیانگذاران دانش ارتباطات در قرن بیستم ارائه گردیده در می‌یابیم که این دیدگاهها بسیار به یکدیگر نزدیک‌اند و عناصر اصلی مدل‌های ارتباطی مانند: پیام دهنده و پیام گیرنده و پیام و حتی ابزار پیام‌رسانی در تعریف‌هایی که از دانش بلاغت ارائه گردیده یافت می‌شود. افزون بر این با تأمل در دیدگاه‌های متقدمان به این نتیجه میرسیم که آنچه تا قرن هفتم و هشتم در زمینه بلاغت عرضه شد، می‌توانست منشأ شکل‌گیری دانش ارتباطات باشد و دانش بلاغت از استعداد کافی برای ورود به عرصه‌های جدیدی چون ارتباطات بر خوردار بود. اما چرا دانش بلاغت در مسیر تحول خود متوقف گردید و دانش ارتباطات قرن‌ها پس از سکاکی و بی‌ارتباط با پیشرفت‌های مسلمانان در دانش بلاغت، توسط اروپائیان پدید آمد؟ این سؤال در حد مجال مقاله بررسی شده و پاسخهایی در خور آن داده شده است.

واژه‌های کلیدی: بلاغت، ارتباطات، مخاطب، عناصر ارتباطی، پیام دهنده، گیرنده پیام، پیام، تمدن اسلامی، سکاکی، ابن خلدون.

مقدمه :

مشرق زمین به ویژه تمدن اسلامی در بسیاری از علوم و فنون علمی و ادبی سالیان سال سرآمد تمدنهای عصر خود بوده است و دیگر تمدنها پیشرفت خود را وام دار این تمدن هستند. بسیاری از موضوعات علمی در حوزه این تمدن پدید آمده و به صورتی شگفت آور شکوفا شده است. از جمله این موضوعات، دانش بلاغت است، اگر چه مسأله بلاغت امری است مربوط به همه زبانها و به هیچ ملت یا نژاد یا مکتب معینی اختصاص ندارد و پیشینه آن به سالها پیش از اسلام برمی گردد ولی مراحل تحول و تطور خود را در حوزه تمدن اسلامی پشت سر نهاده است. از همان قرون نخست اسلام، علما و دانشمندان فراوانی پای در عرصه مسائل ادبی نهادند و تعریفها و اظهار نظرهای گوناگونی را درباره اصل بلاغت و مسائل مربوط به آن عرضه کردند؛ تعریفهایی که گاهی نیز از اختلاف نظر میان صاحب نظران مسائل بلاغی حکایت داشت و به پدید آمدن مکاتب ادبی انجامید. مانند اختلاف میان طرفداران مدرسه لفظ، چون جاحظ در «الحيوان» و ابو هلال عسکری در «الصناعتین» و طرفداران مدرسه معنی، چون ابن جنی در «الخصائص» و شریف رضی در «تلخیص البیان فی مجازات القرآن».

در هر حال دانش بلاغت در قرنهای نخست ظهور اسلام پای در مسیر تحول و تطور داشت و هر یک از عالمان ادب در شکل گیری آن سهمی داشتند و نقشی ایفا کردند. تا سرانجام در قرن پنجم هجری دانشمندان و ادیب بزرگ، شیخ عبدالقاهر جرجانی (متوفی ۴۷۱ هـ) آن را تکمیل نمود و بنای کاخ رفیع دانش بلاغت را برافراشت و پایه های آن را در دو کتاب ارزشمند «دلائل الاعجاز» و «اسرار البلاغه» به صورتی علمی استوار ساخت و به حق او را واضع علم معانی و بیان دانسته اند و بسیاری از دانشمندان که پس از او در باب بلاغت سخن گفته اند، ریزه خوار خوان دانش او هستند. از جمله علامه سراج الدین ابو یعقوب یوسف بن ابی بکر محمد بن علی سکاکی (متوفی ۶۲۶ هـ) که با بهره بردن از دو کتاب شیخ عبدالقاهر

جرجانی، «مفتاح العلوم» را نگاشت و ضمن آوردن تعریف‌های دقیق از فصاحت و بلاغت، دانش بلاغت را به ابوابی تقسیم کرد و در هر باب بحث‌های عمیقی را وارد ساخت. سپس جلال الدین محمد بن عبدالرحمن قزوینی معروف به خطیب دمشقی (متوفی ۷۳۹ هـ) آن را خلاصه کرده و «تلخیص المفتاح» نام نهاد، وی کتاب الایضاح را نیز در همین موضوع تألیف کرد. از آن پس شروح فراوانی بر تلخیص المفتاح علامه قزوینی نگاشته شده که از معروفترین آنها می‌توان از «کتاب المطول» و «مختصر المعانی» علامه سعدالدین، مسعود بن عمر تفتازانی (متوفی ۷۹۲ هـ) نام برد. این دو کتاب سالهاست که به عنوان کتابهای درسی در مدارس و دانشگاهها تدریس می‌گردد و بسیاری از متأخران آثار خویش را بر منوال این دو کتاب نوشته‌اند. گفتنی است که عموم نویسندگان و متخصصان علوم بلاغی دیدگاههای سکاکی در مفتاح العلوم را مبنای نظرات خود قرار داده‌اند و براساس آن به شرح مسائل این علم پرداخته‌اند و از آنجا که علامه خطیب قزوینی با هنرمندی و دقت تمام «مفتاح العلوم» را تلخیص نمود و نظرات سکاکی را در قالب عباراتی دقیق ریخت و تعریف‌هایی جامع و مانع ارائه کرد؛ تعریف‌های قزوینی در کتاب تلخیص المفتاح در محافل ادبی و در میان اهل بلاغت شهرت فراوان یافت.

از این رو در آغاز، تعریف بلاغت را مطابق آنچه در تلخیص المفتاح آمده و در واقع همان نظر سکاکی است مطرح ساخته و براساس آن بحث خود را پی می‌گیریم.

تعریف بلاغت

علامه خطیب قزوینی در کتاب تلخیص المفتاح بلاغت را چنین تعریف می‌کند:
«والبلاغه فی الکلام مطابقته لمقتضی الحال مع فصاحتہ... و فی المتکلم ملکه یقتدر بها علی تألیف کلام بلیغ». (خطیب قزوینی، ۱۳۶۳، ص ۲۱-۱۹).

«بلاغت در سخن عبارت است از مطابقت داشتن آن با مقتضای حال همراه با

فصاحت آن... و در متکلم عبارت است از ملکه‌ای که وی را قادر می‌سازد کلام بلیغی را بسازد».

واقعیت آن است که متقدمان هر یک از جنبه‌ای به بلاغت نگریسته‌اند و به ذوق خویش آن را تعریف کرده‌اند. از این رو تعریف‌های فراوانی از بلاغت وجود دارد ولی تعریف فوق‌الذکر نسبت به دیگر تعریفها از دقت فوق‌العاده‌ای برخوردار است و چکیده‌ای است از آنچه پیشینیان در موضوع بلاغت ارائه کرده‌اند. به عبارت دیگر جامع افراد و مانع اغیار است و می‌توان آن را تعریفی دقیق، علمی و فراگیر از بلاغت دانست.

گستره کاربرد دانش بلاغت و توسعه عرصه‌های تعریف شده

دانش بلاغت در آغاز با هدف شناخت وجوه اعجاز قرآن شکل گرفت. به همین علت امام، عبدالقاهر جرجانی نام «دلایل الاعجاز» را بر کتاب خویش نهاد و در جای جای این اثر ارزشمند اشاره به وجوه اعجاز قرآن هویداست. افزون بر این علامه قزوینی در مقدمه «تلخیص المفتاح» شناخت دقایق و لطائف زبان عربی را در راستای شناخت اعجاز قرآن از اهداف علم بلاغت بر می‌شمارد، آنجا که می‌گوید: «کان علم البلاغه و توابعها من اجل العلوم قدرأ و ادقها سرأ اذ به تعرف دقائق العربیه و اسرارها و تكشف عن وجوه الاعجاز فی نظم القرآن استارها». (خطیب قزوینی، ۱۳۶۳، ص ۲۴).

«دانش بلاغت و توابع آن از ارجمندترین و دقیق‌ترین علوم است؛ زیرا نکات دقیق و ظریف عربی با آن شناخته می‌شود و از وجوه اعجاز قرآن پرده بر می‌دارد».

بدیهی است که برای دستیابی به شناخت اعجاز قرآن، آشنایی با ادب عربی و شناخت جنبه‌های فصاحت و بلاغت آن ضروری است. چنانکه عبدالقاهر جرجانی تأکید می‌کند که بدون شناخت شعر عرب و علوم مختلف ادبی پی بردن

به اعجاز قرآن امری محال است. وی کسانی را که با یادگیری علوم ادبی مخالف‌اند به باد انتقاد می‌گیرد و آنان را مانع راه خدا بر می‌شمارد. (عبدالقاهر جرجانی، ۱۳۳۱هـ.ص ۷). بنابراین علوم بلاغی در دوره اسلامی با هدف شناخت فصاحت و بلاغت قرآن شکل گرفته و تتبع در فصاحت و بلاغت آثار ادبی عربی از جمله شعر و نثر نیز در همین جهت آغاز شده و در طول سالها بلکه قرن‌ها تحولاتی در همین راستا در آن روی داده، ولی از محدوده شناخت فصاحت و بلاغت سخن منظم و منثور فراتر نرفته است.

اکنون سؤال‌هایی چند در این زمینه مطرح می‌گردد، نخست این که آیا حقیقتاً ثمره تلاش‌هایی که در دانش بلاغت انجام گرفته و حوزه کاربرد دستاوردهای گرانقدر علما و دانشمندان علوم بلاغی به متون نظم و نثر محدود است و آیا بلاغت و سخنوری تنها در آثار و آفریده‌های ادبی موضوعیت دارد یا در زمینه‌های دیگری نیز می‌تواند راهگشا باشد؟! و به بیان دیگر گستره بلاغت و دامنه علوم بلاغی تا کجا می‌تواند باشد و آیا عرصه‌های دیگری در روابط و مناسبات اجتماعی برای علوم بلاغی متصور نیست؟

پاسخ به سؤال مزبور به دقت و کنجکاوی نیاز دارد که در ادامه این گفتار به تفصیل مطرح خواهد شد، ولی پیشاپیش نظریه خود را در پاسخ به آن چنین مطرح می‌سازیم که:

اگر چه هدف دانش بلاغت شناخت وجوه اعجاز قرآن و بالتبع پی بردن به فصاحت و بلاغت شعر و نثر بوده و تاکنون نیز دانش کلاسیک بلاغت به همین حد اکتفا کرده است، ولی واقعیت آن است که محدود ساختن گستره دانش بلاغت و بویژه دستاوردهای صاحب‌نظران علوم بلاغی به هدف مزبور چندان قابل قبول نیست. بسیاری از علوم بشری از آغاز با هدف مشخصی شکل گرفت ولی به مرور زمان بر اثر تحولات و پیشرفت‌هایی که در جوامع انسانی رخ داد این دانش‌ها نیز با طی مسیر پیشرفت و تحول عرصه‌های گوناگون را فتح نمود و به محیط‌هایی پای

نهاد که از قبل قابل پیش‌بینی نبود و سرانجام منافع بی‌شماری را در زمینه‌های مختلف عاید جامعه بشری کرد و البته گاهی نیز بر اثر استفاده نادرست انسانها موجب زیانهایی گردید. بی‌تردید دانش بلاغت نیز از این قاعده مستثنی نیست و علاوه بر زمینه‌های تعیین شده سنتی در زمینه‌های دیگری می‌تواند کاربرد داشته باشد و مفید واقع شود. از جمله در عرصه ارتباطات و تبلیغات که امروزه جایگاهی بس مهم را در مناسبات اجتماعی به خود اختصاص داده است. برای قبول این فرضیه یا اطمینان از میزان درستی آن باید به سوال دیگری پاسخ داده شود و آن اینکه آیا میان موضوعات و مسائل مطرح در علوم بلاغی و مسائل دانش ارتباطات رابطه‌ای وجود دارد یا خیر؟ و تا چه حد مسائل و اهداف این دو موضوع با هم شباهت دارد؟ از این رو رابطه میان دانش بلاغت و مسأله ارتباطات و همچنین همانندی دیدگاههای صاحب‌نظران علوم بلاغت و تعریفهای ارائه شده از سوی آنان با دیدگاههای پایه‌گذاران دانش ارتباطات و عناصر ارتباطات مطلبی است که در ادامه این مقال به آن خواهیم پرداخت، ولی نخست اشاره به برخی از دیدگاههای ارتباطی ضروری می‌نماید.

عناصر اصلی تئوری‌های ارتباطی

ابتدا یادآور می‌شویم که پرداختن به مسأله ارتباطات و تعریف آن در اصل موضوع بحث ما نیست بلکه به ضرورت و در حد لزوم به پاره‌ای از تعریف‌ها و برخی مسائل این علم اشاره می‌کنیم.

سابقه علم ارتباطات در جامعه بشری به خوبی معلوم نیست ولی قدمت مسأله ارتباطات به زندگی گروهی انسانها بر می‌گردد.

بدیهی است که دانش ارتباطات به مفهوم امروزی آن، دانشی نوپا و مولود قرن بیستم است ولی مبانی و ریشه‌های آن به سالها بلکه قرن‌ها پیش بر می‌گردد. زیرا گفته می‌شود که پایه‌گذاران این علم نخست نظرات ارسطو را مبنای دیدگاههای خود

قرار دادند و به مرور زمان آن را متحول ساختند. هر چند این ادعا خود جای تأمل دارد، زیرا در بسیاری از علوم مسلمانان حلقه واسطه میان دانشهای یونانی باستان و تمدن غرب بودند و در این زمینه نیز این احتمال قابل بررسی است و در هر صورت غربیان چه با واسطه چه بی واسطه از دیدگاههای ارسطو بهره‌مند شده باشند تأثیری در این مطلب، یعنی پیشینه دانش ارتباطات ندارد.

در کتاب الخطابه (Rhetoric) نظر ارسطو دربارهٔ مسأله ارتباطات چنین آمده است: «الانواع الخطابیه ثلاثه لان صنوف المستمعین ثلاثه و لان العناصر المكونه لكل خطبه ثلاثه و العناصر هی: الخطیب، الموضوع، السامع و الغایه فی الخطابه تتعلق بعنصر الاخیر ای السامع...» (ارسطو طالیس، ۱۳۶۹، ص ۱۲).

«خطابه بر سه قسم است زیرا مستمعان بر سه قسم‌اند و عناصر سازنده هر خطبه نیز سه قسم است که عبارت است از: خطیب، موضوع و شنونده و هدف اصلی در خطبه عنصر سوم یعنی شنونده است.»

از گفته ارسطو چنین استنباط می‌گردد که در ارتباطات سه عنصر اساسی وجود دارد که عبارت است از:

۱- پیام دهنده ۲- پیام ۳- پیام گیرنده

صاحب‌نظران دانش ارتباطات این تعریف را نخستین مدل ارتباطی می‌دانند و توسعه مدل‌های ارتباطی و طرح مدل‌های پیشرفته از همین جا آغاز شد. چنان که «ویلبر شرام» عقیده داشت که در ارتباطات حداقل به سه عنصر نیاز است: **منبع، پیام و مقصد** (محسنیان راد، ۱۳۶۹، ص ۳۸۳).

«دیوید برلو» از دانشمندان قرن بیستم، عنصر کانال را بر سه عنصر فوق‌الذکر افزود و به چهار عنصر: منبع، پیام، کانال و گیرنده عقیده‌مند شد. (محسنیان راد، ۱۳۶۹، ص ۳۹۲).

«هارولد لاسول»، پایه‌گذار نظریه‌های ارتباطی بر عناصر ارسطو دو عنصر را افزود که عبارت بود از **وسیله و تأثیر پیام**. او مدل خود را در پنج عبارت زیر خلاصه

کرد:

چه کسی؟ چه می‌گوید؟ در کدام مجرا؟ به چه کسی؟ با چه

تأثیری؟ (ساروخانی، ۱۳۷۲، ص ۷۴ و محسنیان راد، ۱۳۶۹، ص ۳۷۷).

از مدل لاسول پنج عنصر زیر متمایز می‌گردد:

پیام دهنده، پیام، ابزار پیام‌رسانی، گیرنده پیام، نتیجه یا تأثیر.

با گذشت زمان از سویی عناصر دیگری بر عناصر مزبور افزوده شد و از سوی دیگر مفهوم ارتباطات تحول اساسی یافت ولی در عموم مدلها و نظریه‌های ارتباطی سه عنصر اولیه ثابت باقی ماند.

بحث پیرامون عناصر ارتباط خود بحثی مستقل است که ما در این سطور قصد طرح آن را نداریم بلکه می‌خواهیم به این نکته پردازیم که میان مدل‌های ارتباطی که در قرن بیستم بر اساس مدل ارسطو طرح گردید و زیر بنای دانش ارتباطات قرار گرفت و تعریف‌هایی که از دانش بلاغت ارائه شده، بویژه دیدگاه‌های سکاکی در *مفتاح العلوم* و *شروح و تلخیص‌های آن* چه رابطه‌ای وجود دارد.

مقایسه میان عناصر سه‌گانه ارتباطات و عناصر تعریف بلاغت

صاحب‌نظران علوم بلاغی در متون کلاسیک تصریح کرده‌اند که بلاغت، یا صفت متکلم واقع می‌شود یا صفت کلام. این نکته در تعریفی که در مقدمه از تلخیص *المفتاح* آوردیم نیز استنباط می‌گردد. اکنون با تفکیک دو بخش تعریف یاد شده یعنی بلاغت کلام و بلاغت متکلم می‌گوییم:

«بلاغت در متکلم عبارت است از ملکه‌ای که او را قادر می‌سازد تا کلام بلیغی را بیان کند» و «کلام بلیغ آن است که مطابق با مقتضای حال باشد». اکنون با مقایسه دو جمله مزبور و تشکیل یک قیاس منطقی می‌توان نتیجه می‌گرفت که: «بلاغت متکلم عبارت است از ملکه‌ای که او را قادر می‌سازد تا کلامی مطابق با مقتضای حال را بیان نماید» و از آنجا که در بحث حال منشأ شکل‌گیری حالات،

متکلم یا مخاطب یا موضوع سخن عنوان می‌گردد و مخاطب در آفرینش حال و مقتضای آن بیشترین اهمیت را داراست، می‌توان چنین استنباط کرد که: «بلاغت متکلم عبارت است از توانایی او در ایراد سخنی که با حال مخاطب تناسب داشته باشد».

با اندک تأمل در عبارت فوق سه عنصر اصلی متمایز می‌گردد که عبارت است از:

۱- متکلم ۲- مخاطب ۳- سخن یا کلام

و با مقایسه این سه عنصر با عناصر اصلی ارتباطات پی می‌بریم که متکلم همان پیام دهنده و مخاطب گیرنده پیام و سخن یا کلام مترادف با پیام و با دقتی بیشتر ابزار پیام‌رسانی است.

با این بیان آیا می‌توان رابطه میان دانش بلاغت و دانش ارتباطات را انکار کرد؟ بی‌گمان رابطه میان دانش بلاغت و دانش ارتباطات رابطه‌ای بسیار تنگاتنگ است. صحت این مدعا هنگامی به خوبی آشکار می‌گردد که تعریف‌های برخی از متقدمان را تا زمان سکاکی و خطیب فزونی مرور کنیم و دریابیم که به عناصر متکلم و مخاطب و کلام در عموم آنها تصریح شده یا به نوعی این مفاهیم در تعریف‌های آنان نهفته است.

عناصر ارتباطات در تعاریف پیشینیان از دانش بلاغت

عبد الحمید کاتب (متوفی ۱۳۲ هـ) پیشوای نثر نویسان در عهد اموی بلاغت را چنین تعریف می‌کند:

«البلاغة تقریر المعنی فی الافهام من اقرب وجوه الکلام» (قبروانی، ۱۹۲۵، ص ۱۵۹)، «بلاغت عبارت است از رساندن معنی به ذهنها با آسان‌ترین نوع سخن» و ابوالحسن، علی بن عیسی الرمانی (متوفی ۳۷۴ هـ) در کتاب «النکت فی اعجاز القرآن» با تعبیری قریب به همین مضمون می‌گوید:

«اما البلاغه فهی ایصال المعنی الی القلب فی احسن صوره من اللفظ»، «بلاغت

عبارت است از رساندن معنی به قلب با بهترین نوع الفاظ».

مقایسه کنید این دو تعریف را با آنچه ویلبر شرام در کتاب فراگرد و تأثیر ارتباط جمعی گفته است که: «در فراگرد ارتباط به طور کلی ما می‌خواهیم با گیرنده پیام خود در یک مسأله معین، همانندی و اشتراک فکری ایجاد کنیم» (محسنیان راد، ۱۳۶۹، ص ۴۳).

تعریف عبدالحمید کاتب و رمانی از بلاغت، با نظریه ویلبر شرام بسیار نزدیک است، زیرا اشتراک فکری با گیرنده پیام به خوبی از آنان استنباط می‌گردد. افزون بر این به سه عنصر اصلی ارتباطات در تعریف عبدالحمید و رمانی تصریح شده است، زیرا متکلم یا پیام دهنده از الفاظ «تقریر و ایصال» استنباط می‌گردد و به مخاطب یا پیام گیرنده با الفاظ «افهام و قلب» اشاره شده و مقصود از «کلام و لفظ» همان پیام است.

ابو هلال عسکری (متوفی ۳۹۵ هـ) در کتاب الصناعتین در وجه تسمیه بلاغت چنین می‌گوید: «فسمیت البلاغه بلاغه لانها تنهی المعنی الی قلب السامع فیفهمه» (ابو هلال عسکری، ۱۳۷۱، ص ۶)، «بلاغت را بدان جهت بلاغت نامیده‌اند که معنی را به قلب شنونده می‌رساند و او نیز آن را درک می‌کند». بدیهی است که در عبارت ابو هلال مقصود از سامع همان گیرنده پیام و مقصود از معنی همان پیام است.

جاحظ (متوفی ۲۵۵ هـ) بلاغت را چنین تعریف می‌کند:

«ینبغی للكاتب ان یكون رقیق حواشی الكلام، عذب ینابیع السان، اذا حاور سدد سهم الصواب الی غرض المعنی لایكلم الخاصه بكلام العامه و لا العامه بكلام الخاصه» (جاحظ، ۱۹۶۸، ص ۷۰). «نویسنده باید اطراف سخن را ظرافت و زیبایی بخشیده و چشمه زبانش گوارا و خالص باشد، سخن چنان به درستی ادا کند که چون تیری به هدف اصابت نماید، با خواص، سخن عوامانه نگوید و با عوام سخن ویژه خواص نگوید».

از عبارات جاحظ می‌توان سه عنصر مورد نظر را استنباط کرد زیرا «کاتب» در سخن او جایگزین پیام دهنده و «سهم الصواب» همان پیام و «غرض المعنی» همان گیرنده پیام است. افزون بر این در آنجا که می‌گوید: «لا یکلم الخاصه بکلام العامه و لا العامه بکلام الخاصه» بسیار به مفهوم مطابقت با مقتضای حال که اساس تعریف بلاغت نزد دانشمندان متأخر اوست نزدیک می‌گردد.

اگرچه تعریف‌های مشابهی از بلاغت توسط دیگر اندیشمندان اسلامی نیز ارائه گردیده است ولی مقایسه همین چند مورد کافی است تا پی ببریم که نظریه ارسطو و اصولاً عناصر ارتباطی که در قرن بیستم اساس و زیربنای تئوریهای ارتباطی قرار گرفت، در قرن‌های نخست شکل‌گیری تمدن اسلامی کاملاً مورد توجه مسلمانان بوده است و نهایتاً قرن هفتم هجری به بحثی کلاسیک و موضوعی تکراری در میان اهل بلاغت تبدیل شده است. ولی عمق این همانندی و میزان پیشرفت مسلمانان در این زمینه هنگامی روشن می‌گردد که دیدگاهها و ژرف اندیشیهای آنان را در اصل بحث بلاغت بویژه در علم معانی و ابواب آن با مباحث مطرح در نظریه‌های ارتباطی مقایسه کنیم. صاحب‌نظران علوم بلاغی بویژه سکاکی در علم معانی با طرح مساله حال و مقام به عنوان محور و اساس مباحث آن علم، انواع کلام را براساس مقتضای حال تقسیم کردند و با ظرافت تمام انواع کلام و ویژگیهای آن را متناسب با حالات و مقامات گوناگون مطرح ساختند. در ابواب چندگانه علم معانی به اقتضای بحث به حالات مختلف مخاطبان اشاره شده است. به عنوان نمونه گفته شده که با مخاطب خالی الذهن یا متردد یا منکر چگونه سخن باید گفت و در مخاطب ذکی و غبی یا عالم و جاهل چه سخنی بیشترین تاثیر را دارد؛ چه موقع باید سخن به ایجاز راند و در چه زمانی اطاله کلام مفید است؛ گوینده چگونه سخن بگوید که انکار آن ممکن نباشد و به عکس چه سخنی بر زبان آورد که در صورت نیاز به راحتی بتواند آن را انکار کند؛ چه مطلبی موجب اعجاب سامع می‌گردد و برای تحقیر یا استهزاء یا تنبیه مخاطب بر خطای خود چه کلامی مفید است. و بحثهای فراوانی از این

دست که در اینجا از ذکر آن خودداری می‌کنیم.

با نگاهی گذرا به عناوین مزبور در می‌یابیم که مسأله تأثیرگذاری در مخاطب و یا پیام‌گیرنده نقش محوری را در این مباحث دارد و طراحان دانش بلاغت به اثر بخشی سخن و میزان تأثیر آن اهتمام خاصی داشته‌اند، به ویژه در بخشهای دیگر بلاغت یعنی علم بیان و بدیع این نکته به خوبی آشکار می‌گردد. ناگفته پیداست که مسأله اثر بخشی همان مقصودی است که در علم ارتباطات نیز دنبال می‌شود. افزون بر این مقایسه موضوعات و مطالب علم بلاغت با مطالبی که در علم ارتباطات وجود دارد از همانندی فراوان این دو دانش در اهداف و نوع مطالب و نگرش به مسائل حکایت دارد. و سرانجام با تأمل در تئوریه‌ها و نظریه‌های اساسی مطرح در دانش ارتباطات و مقایسه آن با آثار برجای مانده از متخصصان علوم بلاغی در حوزه تمدن اسلامی می‌توان نظیر بسیاری از این نظریه‌ها را در کتب علوم بلاغی در قالب کلمات و عبارات خاص این آثار مشاهده کرد. البته طرح هر یک از این مباحث و مقایسه آن خود موضوع گسترده‌ای است که این مقال را مجال طرح آن نیست. بدیهی است که تئوریه‌های زیر بنایی ارتباطی امروزه مراحل تکاملی را پشت سر گذاشته و از تئوری ارتباطی ارسطو فاصله زیادی گرفته است. به علاوه به اقتضای زمان نظریه‌های ارتباطی و مباحث مربوط به آن با تقسیمات و عناوین متفاوت از آنچه در علم بلاغت وجود دارد و به شیوه‌ای نو عرضه می‌گردد و البته پیشرفت‌های به دست آمده در زمینه ارتباطات با آنچه سالها پیش در علم بلاغت مطرح شده قابل مقایسه نیست و اصولاً این مقایسه منطقی به نظر نمی‌رسد، ولی با در نظر گرفتن عامل زمان و ارزیابی هر یک از این دو دانش در ظرف زمانی مربوط به خود به نظر می‌رسد که آنچه دانشمندان اسلامی و صاحب‌نظران علوم بلاغی تا قرن هفتم هجری مطرح ساختند، علاوه بر همانندی و ارتباط تنگاتنگی که با تئوریه‌ها و نظریه‌های اساسی علم ارتباطات در قرن بیستم دارد، نظریات و دستاوردهای آنان نسبت به زمان خویش نیز بسیار مترقی بوده است.

از آنچه گفته شد می‌توان نتیجه گرفت که تلاش‌های مسلمانان در قرون نخستین تمدن اسلامی برای ارائه تعریف‌های دقیق از بلاغت و دستاوردهای آنان در تکمیل این دانش نه تنها با آنچه در قرن بیستم از سوی دانشمندان مغرب زمین زیر بنای دانش ارتباطات قرار گرفت همانندی داشت، بلکه گام‌های نخست را به اقتضای شرایط زمان خویش فراتر و پیشرفته‌تر از گام‌های اولیه دانشمندان مغرب زمین در قرن نوزده و بیست برداشته بودند، به طوری که این تعریف‌ها و دیگر مطالب متنوعی که در این زمینه در آن دوران به ظهور رسید می‌توانست زیر بنایی اساسی برای دانش ارتباطات باشد. اگر اندیشمندان و متفکران، امروزه نیز بخواهند دانش ارتباطات را متناسب با فرهنگ اسلامی ما و برخاسته از دیدگاه‌های دانشمندان خودی به کارگیرند از دانش غنی و گسترده بلاغت در فرهنگ و ادب اسلامی و ایرانی بی‌نیاز نبوده و سرمایه ارزشمندی را به عنوان اساس و زیربنای تحقیقات خویش در اختیار خواهند داشت.

ممکن است گفته شود که همانندی میان دیدگاه‌های دانشمندان مسلمان در دوران نخستین تمدن اسلامی و اروپائیان در قرن بیستم از آنجا ناشی می‌شود که هر دو گروه مدل ارسطو را اساس نظریات خود قرار داده‌اند، زیرا عالمان علم بلاغت در حوزه تمدن اسلامی از فرهنگ‌های گوناگون از جمله فرهنگ یونانی بهره‌مند شدند و مانند دیگر موضوعات در این موضوع نیز به ترجمه و انتقال آثار علمی بر جای مانده از تمدن‌های قدیم همت گماردند و آن را متحول ساخته آثار جدیدی را آفریدند. آثاری چون «تلخیص الخطاب» ابن رشد (۵۹۵-۵۲۰ هـ) و «کتاب المجموع او الحکمه العروصیه» ابن سینا در همین راستا ارزیابی می‌گردد.

باید بگوئیم قبول چنین فرضی نه تنها نتیجه‌گیری‌های ما را مخدوش نمی‌سازد و مانعی بر سر راه اثبات فرضیه ما نیست بلکه موید این نکته است که در این صورت باز هم این مسلمانان بوده‌اند که قرن‌ها پیش در استفاده از نظرات یونانیان و از جمله ارسطو گوی سبقت را از اروپائیان ربوده‌اند و قرن‌ها پیش مطالبی را اظهار کرده‌اند که

به مدل‌های ارتباطی امروزه بسیار نزدیک است. افزون بر این در عموم دانش‌ها مسلمانان واسطه میان تمدن‌های یونانی و هندی و ایرانی با تمدن جدید اروپا بوده‌اند و این امر درباره دانش بلاغت و دانش ارتباطات نیز صادق است.

و سرانجام نکته بسیار قابل تأمل آن است که اگر چنین ارتباطی میان دانش بلاغت و دیدگاه‌های صاحب‌نظران علوم بلاغی در فرهنگ و تمدن اسلامی و دانش ارتباطات در عصر جدید وجود دارد پس چگونه است که دانش پیشرفته ارتباطات بویژه در مغرب زمین این ارتباط را از دست داده است و چرا دیدگاه‌هایی که مسلمانان در دوران شکوفائی تمدن اسلامی ارائه کردند به شکل‌گیری و پیشرفت دانش ارتباطات نینجامید و چرا این دانش با فاصله زمانی طولانی از دوران شکوفایی علمی مسلمانان شکل گرفت و به عنوان دانشی مستقل و بی‌ارتباط با مایه‌های علمی مسلمانان مطرح گردید به طوری که امروزه حتی دانشمندان و صاحب‌نظران در کشورهای اسلامی دستاوردهای اروپائیان را در این زمینه از ابتدا تاکنون پذیرفته‌اند و هرگاه از دانش ارتباطات سخنی به میان آید همگان آن را مولود قرن بیستم می‌دانند و از کسانی چون «شنون و ویور» و «هارول لاسول» به عنوان بنیانگذاران دانش ارتباطات و طراحان مدل‌های ارتباطی یاد می‌کنند و نام «ویلبِر شرام» و «بارلوند و دنیس» را در سیر تحول این علم بر زبان می‌آورند.

این مطلب از زوایای گوناگون قابل تأمل و بررسی است و البته پاسخ به سوال مزبور برای ما شرقی‌ها چندان خوشایند نیست. به هر روی در اینجا با رعایت اختصار به یک پاسخ اکتفا می‌کنیم.

دانش بلاغت میان گذشته و آینده

برکسی پوشیده نیست که برای ارزیابی درست هر پدیده‌ای باید شرایط زمانی حاکم بر آن را در نظر گرفت و آن را در ظرف زمانی خاص خود بررسی کرد. دانش بلاغت و سیر تحول آن نیز از این قاعده مستثنا نیست. از این رو نخست یادآور

می‌شویم که، هنگامی که دانشمندان مسلمان و صاحب‌نظران علوم بلاغی دانش بلاغت را پی می‌ریختند و به آن انسجام می‌بخشیدند از وسایل ارتباطی امروزی خبری نبود و هیچیک از پیشرفت‌های گوناگونی که امروزه در عرصه‌های مختلف مشاهده می‌گردد وجود نداشت و بسیاری از مسائلی که در جهان ارتباطات و تبلیغات پدید آمده است، ظهور نیافته بود. قرآن و حدیث از یک سو و شعر و ادب از سوی دیگر مهمترین پدیده‌های ادبی آن دوران بودند و ارتباطات اجتماعی از طریق سخن و سخنوری و خطابه و شعر و کتابت برقرار می‌گردید. البته مسأله تبلیغ از بدو ظهور اسلام وجود داشت و شیوه‌هایی نیز به اقتضای شرایط آن روز در این کار توصیه و رعایت می‌شد. به هر روی علم بلاغت در جامعه آن روز و با ملاحظه شرایط و ابزارهای ارتباطی آن زمان شکل گرفت. می‌توان گفت که این علم نه تنها با مقتضیات عصر خویش تناسب و هماهنگی داشت بلکه بسیار پیشرفته و به روز بود و تحول و تطور آن به آفرینش کتاب‌هایی چون «مجاز القرآن» از اباعبیده بن المثنی (متوفی ۵۲۰ هـ) در «بیان و بدیع» و «بدیع» ابن معتمر (متوفی ۲۹۶ هـ) و سپس «دلائل الاعجاز» و «اسرار البلاغه» عبدالقاهر جرجانی و «مفتاح العلوم» سکاکی و «تلخیص المفتاح» خطیب قزوینی و صدها اثر ارزشمند دیگر در این زمینه انجامید. از آن زمان تاکنون عموم کتابهایی که در این زمینه نوشته شده یا شرح و حاشیه بر کتابهای پیشین است و یا مطالبی برگرفته از تلخیص المفتاح و مختصر المعانی و کتاب المطول تفتازانی. بخشی از صاحب‌نظران حتی آثاری چون مفتاح العلوم سکاکی و تلخیص المفتاح و شروح آن را که متأخران با تکیه بر آراء عبدالقاهر جرجانی و دیگران تألیف کردند از نقطه نظر فصاحت و بلاغت چندان مثبت ارزیابی نمی‌کنند. زیرا اگر چه کار سکاکی و متأخران او خود گامی به پیش و بسیار دقیق و با نکته سنجی همراه بود ولی آنان چندان در تعریف‌ها و تقسیمات و تأویلات عمیق گشتند و آن را با تعقیدات فلسفی و احکام اصولی و منطقی در آمیختند که هدف اصلی علم بلاغت تحت تأثیر تعقیدات لفظی عبارات این کتابها قرار گرفت و از حلاوت و جاذبه و

سهولت بلاغی اولیه خالی گشت (عبدالقادر حسین، ۱۴۰۵ هـ ص ۲۷).

کند شدن آهنگ پیشرفت تمدن اسلامی و تأثیر آن بر سیر تکاملی دانش بلاغت نکته مهم و در خور توجه این است که حداقل از قرن هفتم و هشتم به این طرف کمتر شاهد تحول و دگرگونی در این دانش هستیم. از آن زمان تاکنون قرن‌ها گذشته است و بخصوص در قرون اخیر تحولات سریع و گسترده‌ای در زمینه‌های گوناگون علمی در جهان رخ داده است و تمدن بشری در جهات مختلف گام‌های بلندی برداشته است. و دانش بشری پله‌های ترقی را به سرعت پیموده است. در مقابل تمدنی که مهد ظهور و تطور دانش بلاغت بود یعنی مشرق زمین یا تمدن اسلامی دچار رکود شده و به تبع آن دانش بلاغت نیز در مسیر تکاملی خود به کندی گراییده است. بدیهی است که دانش بلاغت با ویژگیهای متناسب با عصر جرجانی، سکاکی و قزوینی و تفتازانی، بدون تحول و پیشرفت و گسترش و ورود به عرصه‌های جدید ارتباطی نه تنها هرگز نخواهد توانست پاسخگوی نیازهای امروز در دانش ارتباطات باشد بلکه به نظر می‌رسد که از پاسخگویی به برخی نیازهای جدید ادبی نیز چندان توفیقی نداشته باشد. البته این مشکل هرگز از ارزش و اهمیت این علم و کارهای متقدمان در این زمینه نمی‌کاهد، بلکه سخن بر سر آن است که این علم استعداد و توانایی آن را داشته است که مسائل گوناگون را که در هر دوره پیش می‌آید و به آن ارتباط دارد در حوزه خود مورد بررسی قرار داده و همگام با تحولات اجتماعی، موضوعات و مشکلات جدیدی را که در محدوده آن علم پیش می‌آید پاسخ دهد و دانش ارتباطات و مسأله ارتباطات از جمله مهمترین این موضوعات است، ولی به علت وقفه‌ای که در تمدن اسلامی و دانش‌های ظهور یافته در این تمدن از جمله دانش بلاغت پیش آمد، این علم از پاسخگویی و ورود به مسائل نو در عرصه ارتباطات عاجز ماند.

ابن خلدون (متوفی ۸۰۸ هـ) اندیشمند بزرگ اسلامی که خود در مسائل

ارتباطات اجتماعی دارای دیدگاههایی در خور توجه است، آغاز و انجام این امر را چه نیکو بیان می‌کند. وی در مقدمه خود درباره شکوفایی علمی مشرق زمین بویژه در زمینه دانش بلاغت می‌نویسد:

«شرفیان در این فن [معانی و بیان] پایدارتر و تواناترند و سبب آن این است که فن مزبور در میان علوم زبانی جنبه کمالی و تفننی دارد و صنایع کمالی و تفننی در مرحله ترقی و عمران و اجتماع یافت می‌شود و چنان که یاد کردیم پیشرفت و توسعه عمران در مشرق بیش از مغرب است» (ابن خلدون، ۱۳۷۵، ص ۱۱۷۲).

سخن ابن خلدون درباره پیشرفت علمی مسلمانان بویژه در دانش بلاغت بی نیاز از توضیح است. وی در جای دیگر از همین کتاب در ریشه‌یابی افول و رکود دانش‌های مسلمین چنین می‌گوید:

«این دانش‌ها همچنان در شهر متداول بود تا روزگاری که تمدن و عمران در ایران و بلاد آن کشور مانند عراق و خراسان و ماوراءالنهر مستقر بود ولی همین که شهرهای مزبور رو به ویرانی رفت و تمدن و عمران که از اسرار ایزدی در پدید آمدن دانش و صنایع است از آن سرزمین دور شد، دانش هم به کلی از کشور ایران رخت بر بست» (ابن خلدون، ۱۳۷۵، ص ۱۱۷۲).

و بدین صورت با فروپاشی تمدنی بزرگ دانش‌های گوناگون از جمله بلاغت در اوج شکوفایی دچار وقفه و رکود گردید و قرن‌ها بعد اروپائیان با فراهم شدن زمینه و بر اثر ضرورت آن را پی گرفتند و علم ارتباطات را طرح ریزی کردند و به حق در این راه مراحل بسیار پیشرفته‌ای را پشت سر نهاده‌اند، ولی اگر بگوئیم که دانش ارتباطات به مفهوم امروزی آن به هر دلیل حداقل چند قرن دیرتر از زمانی که باید، پای به عرصه ظهور نهاد چندان سخن به گزاف نگفته‌ایم.

نتیجه:

اگر چه علم ارتباطات را دانشی نو و مولود قرن بیستم می‌دانند ولی ریشه‌

تئوریهای ارتباطی را که زیربنای این علم را تشکیل می‌دهد، می‌توان در دانش بلاغت ردیابی کرد.

با تأمل در تعریف‌ها و دیدگاه‌های صاحب‌نظران در علوم بلاغی معلوم می‌شود که عناصر ارتباطی و برخی از دیدگاه‌های ارتباطی با الفاظی دیگر در تعاریف متقدمان وجود دارد. بنابراین دانش بلاغت که تا قرن هفتم و هشتم هجری در حوزه تمدن اسلامی رشد کرده و به بالندگی رسیده در آستانه ورود به عرصه علم ارتباطات قرار داشته است، ولی به علل گوناگون در قرون بعدی سیر تکاملی آن به کندی گراییده و دچار وقفه شده است. یکی از آن علل، بروز و ظهور دوران فترت در تمدن اسلامی است. با این حال دانش بلاغت و دستاوردهای مسلمانان در این زمینه از استعداد لازم برای زمینه‌سازی تطور دیدگاه‌های ارتباطی براساس شرایط بومی جهان اسلام برخوردار است.

منابع:

- ۱- ابن خلدون؛ عبدالرحمن؛ مقدمه؛ جلد ۲؛ ترجمه محمد پروین گنابادی؛ انتشارات علمی فرهنگی ایران؛ ۱۳۷۵؛ چاپ هشتم.
- ۲- ارسطو طالیس؛ کتاب الخطابه؛ تحقیق دکتر ابراهیم سلامه؛ مکتبه الانجلو، مصر؛ ۱۳۶۹ هـ؛ چاپ اول.
- ۳- جاحظ؛ البيان والتبيين جلد ۱؛ دار الاحیاء؛ ۱۹۶۸؛ بیروت، چاپ اول.
- ۴- جرجانی؛ عبدالقادر؛ دلائل الاعجاز؛ دارالمعرفه؛ بیروت؛ ۱۳۳۱ هـ.
- ۵- حسین؛ عبدالقادر؛ فن البلاغه؛ عالم الکتب؛ بیروت؛ ۱۴۰۵ هـ؛ چاپ دوم.
- ۶- رمانی؛ ابوالحسن علی بن عیسی، النکت فی اعجاز القرآن در مجموعه: ثلاث رسائل فی اعجاز القرآن؛ دارالمعارف، مصر، چاپ اول.
- ۷- ساروخانی؛ باقر؛ جامعه‌شناسی ارتباطات؛ انتشارات اطلاعات؛ ایران؛ ۱۳۷۲؛ چاپ چهارم.
- ۸- عسکری؛ ابوهلال؛ الصناعتین؛ تحقیق محمد البجاوی؛ نشر الحلبي؛ ۱۳۷۱؛ چاپ اول.
- ۹- قزوینی؛ محمد بن عبدالرحمن الخطیب؛ تلخیص المفتاح فی المعانی و البیان و البدیع؛ منشورات الرضی؛ ایران؛ ۱۳۶۳.
- ۱۰- قیروانی؛ ابواسحاق؛ زهرالاداب و ثمرة الالباب؛ دارالجیل؛ بیروت؛ ۱۹۲۵؛ چاپ چهارم؛ جلد ۱.
- ۱۱- محسنیان راد؛ مهدی؛ ارتباط شناسی؛ سروش؛ تهران؛ ۱۳۶۹؛ چاپ اول.